

## تمثیل آینه:

سیری در منظومه‌ی نقش بدیع غزالی مشهدی

مصطفی موسوی

تاریخ دریافت مقاله: ۷۹/۲/۱۲

چکیده:

غزالی مشهدی شاعر قرن دهم هجری و از شاعران مشهور دوره‌ی سلطنت شاه طهماسب صفوی است که به هندوستان کوچ کرد و به دربار خانزمان علیقلی خان، حاکم جونپور و سپس به دربار اکبر شاه گورکانی راه یافت و به مقام ملک الشعرائی دربار اکبر شاه نایل شد. غزالی در ۹۳۰ هجری در مشهد به دنیا آمد و در سال ۹۸۰ هجری در گجرات هندوستان از دنیا رفت. وی شاعری صوفی‌منش بود و مثنوی‌های عرفانی نیز سروده‌است. زبان ساده و روان بارزترین ویژگی شعر اوست. علاوه بر دیوان که شامل قصاید، غزلیات و... است، مثنوی‌های متعددی را به او نسبت داده‌اند که عبارتند از: اسرار مکتوم، اسرار مکتونه، رشحات الحیات، مرآت الکاینات، نقش بدیع، مرآة الصفات، قدرت آثار، عاشق و معشوق. ساقی نامه‌ای نیز از او به جا مانده است.

نقش بدیع از مثنوی‌های خوب اوست که مورد توجه اکثر تذکره‌نویسان واقع شده و چون دیگر آثارش چاپ انتقادی ندارد. نسخه‌های این منظومه در کتابخانه‌های مختلف دنیا به صورت خطی موجود است که کهن‌ترین آنها با تاریخ کتابت ۹۸۲ (دو سال پس از مرگ شاعر) در کتابخانه‌ی طویق‌اپوسرای ترکیه نگهداری می‌شود. نسخه‌ای که در این مقاله مورد مراجعه بوده در تاریخ ۱۰۲۰ کتابت شده‌است که در کتابخانه‌ی کاخ موزه‌ی گلستان (سلطنتی) نگهداری می‌شود. این منظومه که ۹۵۰ بیت دارد، به تقلید از مخزن الاسرار نظامی و در ایران سروده شده و به ترتیب به شاه طهماسب صفوی، خانزمان و اکبرشاه تقدیم شده‌است.

در میان پنج حکایتی که در این منظومه آمده دو حکایت «عاشق بغدادی» و حکایت «مجنون و معشوقه‌اش» در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته‌است. حکایت عاشق بغدادی به جهت روایت‌های گوناگون و متعددی که از آن در متون قرون پنجم به بعد یافت می‌شود و حکایت مجنون و معشوقه‌اش به جهت بدیع بودن تمثیلی که در آن به کار رفته که تمثیل آینه نام گرفته‌است.

#### کلید واژه:

تذکره: کتابی که در آن شرح احوال و منتخب اشعار و نوشته‌ی شاعران و نویسندگان را همراه با نقد و داوری درباره‌ی آنان و آثارشان یا بدون داوری گردآورند.

بددینی: بدمذهبی، الحاد، مقابل پاک دینی، و شاید اینجا به فرقه‌ی اسماعیلیه نظر داشته باشد که مخالفان‌شان آنان را ملحد و بددین می‌خواندند.

تمثیل: داستانی را به عنوان مثال و به جهت تشبیه بیان کردن. داستان آوردن، مثال آوردن.

غزالی مشهدی یا طوسی<sup>۱</sup> در سال نهصد و سی هجری قمری در مشهد به دنیا آمد.<sup>۲</sup> تذکرة‌های نزدیک به زمان مؤلف، نام وی را ذکر نکرده‌اند و تذکرة‌های متأخر بعضاً از نام وی اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند. در سه تذکرة از تذکرة‌های متأخر نامش را محمد، احمد و علی‌رضا نوشته‌اند؛<sup>۳</sup> که البته چندان قابل اعتنا نیست.

وی در زمان شاه طهماسب صفوی از شاعران مشهور بود و به گفته‌ی صادقی کتابدار، مؤلف مجمع‌الخواص، بر اثر اتهام بددینی، از بیم جان راهی هندوستان شد.<sup>۴</sup> در هندوستان ابتدا به دکن وارد شد و بعد به نزد خانزمان علیقلی خان، حاکم جونپور رفت و مورد تکریم واقع شد.<sup>۵</sup> پس از خشم گرفتن اکبرشاه بر خانزمان و کشته شدن خانزمان، به دربار اکبرشاه رفت و نخستین ملک‌الشعرای دربار اکبرشاه شد.<sup>۶</sup>

غزالی شب جمعه ۲۷ رجب سال ۹۸۰ هجری در پنجاه سالگی به مرگ ناگهانی در احمدآباد گجرات هند در گذشت و در گورستان سرگیج احمدآباد که مقبره‌ی امرا و مشایخ بود به خاک سپرده شد.<sup>۷</sup>

غزالی مشهدی شاعری است که اشعار صوفیانه نیز سروده است و در تذکرة‌های چندی به عنوان شاعر صوفی منش معرفی شده است؛<sup>۸</sup> و البته از آن دسته صوفیان شاهدپرست که جلوه‌ی حسن الهی را در روی زیبارویان می‌دیده‌اند:

۱- هفت آسمان/ ۱۰۰ به نقل از خزانه عامره، مرآة العالم، هفت اقلیم.

۲- درین مدینه پس از هجرت رسول امین  
گذشته نهصد و سی سال از شهر و سنین  
به شهر بند حدوث آدمم زملک قدیم  
بدین حسیض حوادث ز اوج علیین

۳- به ترتیب: هدیه العارفین ۲/۲ - ۲۵۱، گلزار جاویدان ۹۹۰/۲، مخزن الغرائب ۴۸۹/۳.

۴- مجمع الخواص ۱۳۸. ۵- هفت آسمان ۱۰۰، آتشکده آذر ۴۷۱/۲.

۶- نتایج الافکار ۱۱-۵۱۰، هفت آسمان ۱۰۱ به نقل از مفتاح التواریخ.

۷- هفت آسمان ۱۰۱، مخزن الغرائب ۴۹۰/۳ به نقل از انیس العاشقین برگ ۵۸ الف، آتشکده آذر ۴۷۱/۲.

۸- طبقات اکبری ۴۸۴/۲، آتشکده آذر ۴۷۱/۲، مخزن الغرائب ۴۸۹/۳.

زلف که مویست چرا دل برد  
 طره چه دارد که رباید عنان  
 بهر چه گویند که بالا بلاست  
 در لب لعل این همه افسوس چیست  
 ... این همه مرآت جمال ویند  
 گاه زیوسف شود آینه ساز  
 گاه سر از کسوت لیلی زند  
 خنجر مژگان بتان تیز<sup>۱</sup> ازوست  
 خال از آن است که داغ دل است  
 ای که به صورت شده [ای] در گرو  
 من که خرابم ز پری پیکران  
 گرچه بالای دل زار منند  
 جان من و داغ تمنای شان

اهل خرد را به سلاسل برد؟  
 غمزه چه تیزی که ندارد سنان؟  
 چشم چرا پیشرو فتنه‌هاست؟  
 حاجبی ابروی جاسوس چیست؟  
 حجت اثبات کمال ویند  
 ملک و ملک کرده دران عشقباز  
 در دو جهان برق تجلی زند  
 در ره عشق این همه خونریز ازوست  
 چهره از آنجا که چراغ دل است  
 غافل از این معنی نازک مشو  
 دوخته‌ام دیده و دل را بر آن  
 آئینه صورت یار منند  
 فرق من و خاک کف پای شان

(ص ۲۳-۲۴) ۲

روی بتان آینه کبریاست

دیدن آن دیده و دل راضیاست

(ص ۵۹)

وی برخلاف شاعران معاصر خود، سبک پیچیده‌ی هندی راشیوه‌ی کار خود نساخته و از زبانی بسیار ساده و روان در شعر سود جسته که از این جهت نیز قابل اعتناست. آثار وی بسیار است، در تذکرها تا شانزده کتاب شامل چهل هزار تا صد هزار بیت ذکر کرده‌اند. علاوه بر قصاید، غزلیات و رباعیات، مثنوی‌های متعددی را به او نسبت داده‌اند که عبارتند از: اسرار

۱- در اصل «نیز» متن مبنی بر ضبط نسخه‌های دیگر است.

۲- در این مقاله همه جا شماره‌ی صفحه‌های نقش بدیع مطابق است با نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی کاخ موزه‌ی

مکتوم، اسرارمکنونه، رشحات الحیات، مرآت الکاینات، نقش بدیع، مرآة الصفات، قدرت آثار<sup>۱</sup>، عاشق و معشوق<sup>۲</sup>، ساقی نامه‌ای نیز در ۷۸ بیت دارد که در تذکره پیمانه می‌توان دید.<sup>۳</sup> افزون بر اینها دیوانی به نام آثار الشباب نیز به وی نسبت داده‌اند.<sup>۴</sup>

آثار غزالی مشهدی در کتابخانه‌های مختلف جهان (ایران، بنگلادش، پاکستان، ترکیه، انگلستان، فرانسه و احتمالاً کشورهای دیگر) به صورت نسخه‌های خطی پراکنده است و متأسفانه به چاپ نرسیده‌است. منظومه‌ی نقش بدیع از مثنوی‌های خوب اوست که همچون دیگر آثارش چاپ انتقادی ندارد.<sup>۵</sup>

قریب به اتفاق تذکره‌نویسان به تحقیق یا به تقلید، مثنوی نقش بدیع غزالی را در خور توجه یافته‌اند.<sup>۶</sup> این مثنوی ظاهراً در ابتدا به نام مشهد انوار، مشهور بوده<sup>۷</sup> و بعدها بنا بر بیت آغاز منظومه - پس از دیباچه -:

بسم الله الرحمن الرحيم                      نقش بدیع است ز کلک قدیم

(ص ۳)

و نیز بیتی در اواخر منظومه:

نقش بدیع است بدایع نگار                      آگه ازو پرده‌شناسان کار

(ص ۷۸)

نقش بدیع نام گرفته‌است.

۱- هفت آسمان ۱۰۴، طبقات اکبری ۲/۴۸۵، مجمع

۲- تذکره پیمانه ۳۱۱، به نقل از فهرست سالار جنگ ۴۹/۵، ش ۷۳۰.

۳- تذکره پیمانه ۱۵-۳۱۳. ۴- هفت آسمان ۱۰۴.

۵- نگارنده مدتی است که این منظومه را با مقابله‌ی هشت نسخه‌ی موجود در ایران، تصحیح نموده و برای چاپ به ناشر سپرده است.

۶- مجمع الخواص ۱۳۹، هفت آسمان ۲-۱۰۱، مجمع النصحا ۲/۲۵ (چاپ سنگی)، مخزن الغرائب ۳/۴۹۰،

ریحانة‌الادب ۴/۶-۲۳۵. ۷- هفت آسمان ۲-۱۰۱.

۵۰ بیتی که در مدح شاه طهماسب صفوی در این منظومه آمده، نشان می‌دهد که غزالی نقش بدیع را در ایران و به قصد تقدیم به شاه طهماسب سروده است. پس از مهاجرت به هندوستان و حضور در درگاه خانزمان، ۴۰ بیت نیز در ستایش او به منظومه افزوده و به عدد ابیات نقش بدیع از خانزمان سکه‌ی طلا جایزه گرفته<sup>۱</sup> و بعدها که به دربار اکبرشاه راه یافته، منظومه را به اکبر شاه تقدیم نموده است.<sup>۲</sup>

این مثنوی به تصریح شاعر به تقلید از نظامی گنجوی و نیز امیر خسرو دهلوی سروده شده است:

بزم شگرفی ز دل آراسته	همتی از پیش‌روان خواسته
گه به زبان قلم گنج‌ریز	خوانده ثنا بر گهر گنج‌ریز <sup>۳</sup>
گاه به درگاه سرخسروان	کرده درودی سوی دهلی روان
یافته از همت آن هر دو مرد	توسن اندیشه گردون نورد
دست قوی گشته ز جادوفنان	این قلمم داده و آن یک عنان

(ص ۸۱-۸۰)

نشانه‌های این تقلید در جای جای نقش بدیع مشهود است. به نظر می‌رسد شاعر در میان آثار نظامی بیشتر به مخزن الاسرار نظر داشته است: انتخاب وزن مخزن الاسرار (مفتعلن مفتعلن فاعلن، بحر سریع مسدس مطوی مکشوف)، تضمین بیتی از مخزن الاسرار:

می‌دهم آرایش تقریر خویش	از گهر مرسله پیرخویش
«پیش و پسی بست صف کبریا»	پس شعرا آمد و پیش انبیا»

(نقش بدیع، ص ۲۸ و مخزن الاسرار، ص ۴۱)

و آوردن ابیاتی مشابه با مخزن الاسرار:

بسم الله الرحمن الرحيم	نقش بدیع است ز کلک قدیم
------------------------	-------------------------

(ص ۳)

۱- هفت آسمان ۱۰۲، ریحانة الادب ۲۳۶/۴.

۲- احوال و آثار ملک الشعراء غزالی مشهدی، گلچین معانی، مجله دانشکده ادبیات، س ۲۲۵/۴.

۳- ضبط نسخه‌های مجلس و ملک: «گهر گنجه خیز».

هست کلید در گنج حکیم (مخزن الاسرار ۲)	بسم الله الرحمن الرحيم
ظلمتیان را ز جهان درنورد (ص ۱۱)	از تنق غیب برون آی فرد
گر منم آن پرده به هم درنورد (مخزن الاسرار ۸)	پرده برانداز و برون آی فرد
مهرة گل را نشمارند دل (ص ۵۳)	سبحة شماران ثریا غسل
خر هم ز اقبال تو صاحب دل است (مخزن الاسرار ۴۵)	دل اگر این مهرة آب و گل است

و نیز مشابهت در موضوعات و ترتیب آنها با مخزن الاسرار، که با توحید و شکرگزاری آغاز کرده و در پی آن به ستایش پیامبر (ص) پرداخت (البته چون شاعر شیعه است به جای مدح خلفا، امام علی بن ابی طالب (ع) را ستوده است): در ادامه معراج حضرت رسول (ص) را به نظم کشیده و ممدوحانش را ستوده است، سپس ابیاتی در فضیلت سخن آورده... و در لابلائی مطالب یادشده همچون نظامی حکایاتی را گنجانده است.

مشابهت قابل توجه دیگر، مقایسه‌ی انبیاست با حضرت رسول (ص) که مانند نظامی مقام وی را برتر از آنان می‌نهد:

در ره او حسن تجلی نمود کوکبه عشق ازل تا ابد لطمه طوفان بلا دید و رفت کز غم او بود بر آتش خلیل بهر چه عیسی به سوی دار شد کز مژه خونابه گشود آن همه هر که در این دایره افتاد، رفت	چون کرمش علت اولی نمود کرد به آدم غم او نامزد نوح که دامان زجهان چید و رفت هست بر این برق تمنا دلیل گر نه در این کوی هوادار شد نالۀ داود چه بود آن همه تخت سلیمان ز چه بر باد رفت
---	---

گریه یعقوب در این راه بود  
عشق کشید از کف عقلش عصا  
خضر در این چشمه سبو را شکست  
عشق چه گر بر همه لشکر کشید  
هر غم و دردی که در این راه بود  
گشت در این حلقه انگشتی

گوی قبولی ز ازل ساختند  
آدم نو زخمه در آمد به پیش  
بارگیش چون عقب خوشه رفت  
نوح که لب تشنه به حیوان رسید  
مهد براهیم چو رای اوفتاد  
چون دل داود نفس تنگ داشت  
داشت سلیمان ادب خود نگاه  
یوسف از آن چاه عیانی ندید  
خضر عنان زین سفر خشک تافت  
موسی از این جام تهی دید دست  
عزم مسیحانه به این دانه بود  
هم تو فلک طرح در انداختی  
مهر شد این نامه به عنوان تو

یوسف از این واسطه در چاه بود  
ور نه شبانی که و موسی کجا  
عقل در این واقعه گردید مست  
خود که کشید آنچه پیمبر کشید  
لازمه عاشق آگاه بود  
ختم نبوت همه را مشتری

(ص ۸-۷)

در صف میدان دل انداختند  
تا بزد آن گوی به چوگان خویش  
گوی فرو ماند و فراگوشه رفت  
چشمه غلط کرد و به طوفان رسید  
نیم ره آمد دو سه جای اوفتاد  
در خور این زیر، بم آهنگ داشت  
مملکت آلوده نجست این کلاه  
جز رسن و دلو نشانی ندید  
دامن خودتر شده چشمه یافت  
شیشه به کهپایه (ارنی) شکست  
کوز درون تهمتی خانه بود  
سایه بر این کار برانداختی  
ختم شد این خطبه به دوران تو

(مخزن الاسرار ۹-۲۸)

در مجموع ۵ حکایت کوتاه در این منظومه آمده است که عبارتند از:  
حکایت عاشقی که از فراق گریبان چاک می‌کرد.

حکایت عاشق بغدادی

حکایت مجنون و معشوقه

حکایت غرض آلود شدن عشق زلیخا

حکایت مرد خدا و همسفران ناجنس در کشتی

در این میان، حکایت عاشق بغدادی در آثار قدما به کرات و متفاوت از هم آمده که نگاهی اجمالی به روایت‌های گوناگون آن، خالی از فایده نیست:

حیرتش از جان جهان کرد فرد  
ساکن این خاک غم‌آباد بود  
بی سرو پا بود دران همچو چرخ  
روی نهاده سوی جانان خویش  
بر سر شط تیز گذشتی چو باد  
در به رخ تفرقه بستی دمی  
دولت عاشق نفسی بیش نیست  
ماند قدم درره فرزوانگی  
کان نه به هنگام تماشا نکوست  
داد جوابش که تورا حال چیست  
آمدی ای عاشق مسکین به هوش  
خاک فنا جوی و تیمم نمای  
ورنه به بادت دهد این خورد و خواب  
کش صدف آمد فلک آبگون  
می‌شدی آزاده و فارغ بر اوج  
بر رخ خورشید بقا گل زدی  
حاضر خود باش که بر ساحلی

عاشقی از داغ بلا جمله درد  
معتکف خطه بغداد بود  
داشت تعلق به جوانی زکرخ  
هر شبی از کلبه احزان خویش  
خاطر از اندیشه دیدار شاد  
در حرم وصل نشستی دمی  
چون دل عاشق طرب‌اندیش نیست  
... عاشق از آن مستی و دیوانگی  
دید که خالیست به رخسار دوست  
گفت که بر روی تو این خال چیست  
گویی ازان باده که بودی به جوش  
امشب از آن آب توهم نمای  
پای منه بر سر آب از شتاب  
بودی ازین پیش به بحری درون  
داشت تو را بر سر خود همچو موج  
گام ازان بحر به ساحل زدی  
غوک فرو مانده لای و گلی

(ص ۲۳-۲۱)

این حکایت ظاهراً نخست بار در سوانح غزالی آمده است. در حدیقه‌ی سنایی و کشف الاسرار

میبدی و بعد در منطق الطیر نیز با تفاوت‌هایی آمده‌است.

در سوانح، غزالی داستان را بدین گونه آورده است: «چنان که آن مرد از نهر المعلی آن زن را در کرخ دوست داشتی و هر شب در آب‌زدی و پیش او رفتی چون یک شب خالی بر رویش بدید گفت که این خال از کجا آمده؟ او گفت که این خال مادرزاد است اما تو امشب در آب منشین. چون نشست از سرما بمرد، زیرا که با خود آمده بود تا خال میدید...» (تعلیقات حدیقه، ۱-۴۶۰ به نقل از سوانح چاپ ریتز). این داستان در شرح سوانح غزالی به نام کنوز الاسرار و رموز الاحرار چاپ مرحوم احمد گلچین معانی به نظم آمده است. کنوز الاسرار و رموز الاحرار) در چاپ نخست مثنویهای حکیم سنائی تحت عنوان مثنوی عشقنامه آمده که استاد مدرس در چاپ بعد آن را حذف نموده‌اند. (مثنویهای حکیم سنایی، ۴-۶)

سنایی این داستان را در حدیقة الحقیقه چنین آورده‌است:

این چنین خوانده‌ام که در بغداد	بود مردی و دل ز دست بداد
در ره عشق شد مرد صادق	ناگهان گشت بر زنی عاشق
بود نهر المعلی این را باب	زن زکرخ، آب دجله گشت حجاب
هر شب این مرد ز آتش دل خویش	راه دجله سبک گرفت پیش
عبور کردی شدی به خانه زن	بی‌خبر گشته او ز جان و ز تن
بادۀ عشق کرده وی را مست	وز وقاحت سباحه کرده به دست
چون بر این حال مدتی بگذشت	آتش عشق اندکی کم گشت
خویشتن را در آن میانه بدید	گرد چون و چرا همی گردید
بود خالی بر آن رخان چو ماه	مرد در خال زن چو کرد نگاه؛
گفت کاین خال چیست ای مه روی	با من احوال خال خویش بگوی
زن بدو گفت کامشب اندر آب	منشین، جان خود هلا دریاب
خال بر روی مست مادرزاد	آتش عشق تو شرر بنهاد
تا بدیدی تو خال بر رخ من	پر شدی زین جمال فرخ من
مرد نشیند و شد به دجله درون	به تهور بریخت خود را خون

غرقة گشت و بداد جان در آب

گشت جان و تنش در آب خراب

(حدیقة الحقیقه، ۲-۳۳۱)

میبدی در کشف الاسرار نظیر این داستان را از ذوالنون مصری آورده است: «مردی را زنی بود و در کار عشق وی نیک رفته بود و آن زن را سپیدی در چشم بود و مرد از فرط محبت از آن عیب بی‌خبر بود تا روزی که عشق وی روی در نقصان نهاد گفت این سپیدی در چشم تو کی پدید آمد. زن گفت آنکه که کمال عشق تو را نقصان آمد.» (کشف الاسرار، ۲۶۹/۹) و نیز (کشف الاسرار، ۲/۶۲۶)

روایت میبدی در منطق الطیر عطار این‌گونه آمده است:

بود مردی شیردل خصم افکنی  
داشت بر چشم آن زن همچون نگار  
زان سپیدی مرد بودش بی‌خبر  
... عشق آن زن در دلش نقصان گرفت  
پس بدید آن مرد عیب چشم یار  
گفت آن ساعت که شد عشق تو کم  
چون تو را در عشق نقصان شد پدید

گشت عاشق پنج سال او بر زنی  
یک سر ناخن سپیدی آشکار  
گرچه بسیاری برافکندی نظر  
کار او بر خویشتن آسان گرفت  
این سپیدی گفت کی شد آشکار؟  
چشم من عیب آن زمان آورد هم  
عیب در چشمم چنین زان شد پدید

(منطق الطیر، ۱۶۹) و نیز (تعلیقات حدیقه، ۳-۴۶۰)

بنا بر تفاوت‌های حکایات فوق می‌توان آنها را به دو گروه تقسیم کرد، دسته‌ای که خال در روی معشوق و دسته‌ای که سپیدی در چشم را عیب معشوق تلقی کرده‌اند. و حکایت غزالی مشهدی از این دسته‌ی دوم اخذ شده است که به ظن قریب به یقین مأخذ نخستین آنها سوانح احمد غزالی است. آنچه در حدیقه آمده با تفاوت‌هایی اندک برگردان نظم حکایت سوانح است و حکایات منطق الطیر و کشف الاسرار مأخذ واحد دیگری دارند.

و اما تمثیل آینه که در حکایت مجنون و معشوقه، آمده وانگیزه‌ی اصلی نگارنده برای نوشتن این مقاله بوده است. در نقش بدیع تمثیلی آمده است که آن را می‌توان تمثیل آینه نامید. عاشقی پس از اظهار عشق آتشین و صادقانه‌ی خود نسبت به معشوق، از معشوق آینه‌ای دریافت می‌کند تا صورت حال خود را در آن ببیند. چون در آن می‌نگرد، برخلاف انتظار، صورت خود را می‌بیند؛ در حالی که

عاشق راستین جز معشوق چیزی نمی‌بیند و تمامی هستی را جلوه‌ی معشوق می‌داند.<sup>۱</sup> در تمثیل غزالی مشهدی عاشق خود را در عشق صادق نمی‌یابد و چاره‌ی کار را در نیستی خود می‌بیند:

طافت مجنون چو شد از عشق طاق	خرمن او سوخت ز برق فراق
اشک‌فشان جانب لیلی شتافت	ذره به صحرای تجلی شتافت
گشت بسی یافت تهی یک زمان	بزمگه وصل خود از محرمان
بر قدم قبله مقصود خویش	سود رخ و دید دران سود خویش
گفت که از کعبه جاوید من	در دو جهان غایب امید من
گشته غمت واسطه شادیم	بندگیست باعث آزادیم
از دو جهان به تو بگسیختم	دست به دامن تو آویختم
نی غلطم گنج دو عالم تویی	هر چه به چشم آیدم آن هم تویی
هر دو جهان آینه روی توست	روی دلم از همه رو سوی توست
گر نظری بر گل رعنا کنم	جلوه حسن تو تماشا کنم
ور فکنم <sup>۲</sup> جانب نرگس نظر	از می چشم تو شوم بیخبر
غیرت معشوق پی دفع ریب	آینه [ای] داد به دستش ز جیب
گفت درین آینه بنگر که کیست	صورت حال تو نگه کن که چیست
کرد چو در آینه مجنون نگاه	صورت خود دید، برآورده آه
کآینه امروز چو ز انوار نیست	دیده من قابل دیدار نیست
گر ز هوا رنگ نبودی درو	صورت معشوق نمودی درو

۱- این نهایت مراتب عشق است چنان که نسفی آورده است: «و در آخر چنان شود که حکال معشوق دل عاشق را از غیر خود خالی یابد، او همگی دل عاشق را فروگیرد. و چنانکه هیچ چیز دیگر را راه نماند، آنگاه عاشق خود را نبیند، و همه معشوق را ببیند.» (الانسان الكامل، ۱۱۶)

۲- در نسخه «در فکنم» ضبط شده، متن براساس ضبط نسخه‌های مجلس، مبلک و... است.

تا چو در آینه نگاه افکنم  
آینه‌ام آمده زنگار خورد  
ای که درین تیغ دلت پاره است  
جز رخ دلدار مبین هیچ چیز  
دیده بران روی چو ماه افکنم  
بایدم این رنگ ز آینه برد  
نیستی و هیچکسی چاره است  
عکس خود از آینه و آب نیز

(ص ۵۰-۴۸)

این تمثیل شاید زیباترین تمثیل منظومه‌ی نقش بدیع باشد که ظاهراً بدیع نیز هست. البته با توجه به کل منظومه و آنچه در تذکره‌ها از غزالی و اشعارش نوشته‌اند که شاعری مقلد بوده‌است، احتمال این که اصل تمثیل از غزالی مشهدی باشد، اندک است.

پیش از نقش بدیع، در منظومه‌ی مجنون و لیلی سروده‌ی امیر خسرو دهلوی نیز این تمثیل به گونه‌ای اشاره‌وار و مختصر آمده‌است. مجنون و لیلی هر دو رؤیای مشابهی می‌بینند...:

مجنون ز نشاط یار جانی  
... امروز که بعد روزگاری  
ز آسایش دل ربود خوابم  
در خواب چنان نمود بختم  
... لیلی که دو خواب هم‌عنان دید  
اول بگزید لب به دندان  
دوشینه خیال خود کم و بیش  
چون عکس دو آینه یکی بود  
بگشاد زبان به درفشانی  
بادی خوشی آمد از بهاری  
ناگه به سر آمد آفتابم  
کاختر به فلک نهاد رختم  
بیداری بخت را نشان دید  
پس بازگشاد لعل خندان  
آن آینه را نهاد در پیش  
رفت ار به یگانگی شکی بود

(مجنون و لیلی، ص ۲۰۲)

اینجا به صراحت، یکی بودن دو عکس (عاشق و معشوق) در آینه مطرح شده‌است، هرچند که منظور از «عکس دو آینه» رؤیای مجنون و لیلی است.

نگارنده در جست و جوی خرد، در آثار متأخران دو جا این مضمون را یافته است که هر دو مربوط به حکایت فرهاد و شیرین است. نخست در منظومه‌ی پایان فرهاد و شیرین سروده‌ی مهدی صابر

شیرازی، شاعر قرن سیزدهم هجری آمده<sup>۱</sup> که ضمیمه‌ی دیوان وحشی بافقی به چاپ رسیده است و دیگری در سفر به ناکجا آباد که به قلم توانای مرحوم استاد دکتر زرین کوب به رشته‌ی تحریر درآمده و در کتاب دفتر ایام به چاپ رسیده است.

صابر شیرازی از زبان شیرین درباره‌ی تمثالی که فرهاد از او ساخته، عباراتی گلایه‌آمیز می‌آورد و در پایان به فرهاد توصیه می‌کند که باید در عشق پاک و صادق باشد تا بتواند جمال او را در «آینه‌ی خود» ببیند و آنگاه تصویر شیرین را آنچنان که هست نقش کند:

دل ناشاد شیرین را شکستی	ز تمثالی که در این کوه بستی
ندانستی در اینجا باید استاد	تو اندر بت تراشی بودی استاد
چنین بندند نقش ماهپاره؟	بیا انصاف ده بر سنگ خاره
به رویم بایدت چندین نظر کرد	... برای آن که در صنعت شوی فرد
ز لوح دل غبار غیر بردن	حواست را بدین خدمت سپردن
که نقش را تواند کردن ادراک	نمودن آینه‌ی دل از هوس پاک
در آن نقش مرا ادراک‌سازی	چو زنگ از آینه‌ی خود پاک‌سازی
درآمد، کش چنان نقش مثالم	چو در آینه‌ات نقش جمالم
برآورد از درون آهی و نالید	چو فرهاد این سخن زآن ماه بشنید

(دیوان وحشی بافقی، ص ۶۰۰-۵۹۹)

و اما دکتر زرین کوب این تمثیل را فصیح‌تر، بلیغ‌تر و تمام‌تر از پیشینیان، به نثر آورده‌اند. البته بدون اشاره به مأخذ یا مأخذی که احتمالاً در دست داشته‌اند. شباهت روایت‌های غزالی مشهدی و دکتر زرین کوب در این نکته‌ی مهم است که در هر دو روایت، عاشق خود را در مقام دویی می‌یابد و چاره را در نابودکردن خود می‌بیند.

استاد در سفر رؤیایی خود (به ناکجا آباد)، از زبان فرهاد در بیان سبب خودکشی‌اش در کوه

بیستون، می‌نویسد:

۱- این منظومه دنباله‌ی منظومه‌ی فرهاد و شیرین وصال شیرازی است که خود دنباله‌ی فرهاد و شیرین وحشی

«راستش این است که من مدت‌ها بود، در بالای کوه در درون یک غار وحشی پیکراهی از شیرین را از سنگ خارا می تراشیدم. بانوک تیشه تمام لطف و زیبایی سحرآمیز بی‌همالی را که در تن و اندام او مرا به تحسین و ستایش و می‌داشت، از درون سنگ بی‌روح بیرون می‌آوردم و می‌کوشیدم تا راز حسن و جاذبه درخشان و خیره‌کننده‌ای را که از وجود شیرین می‌تراوید، در پیکره خارا نقش جاودانگی زخم. یک روز عصر که آفتاب، روشنی شوم حزن‌انگیزی را به درون غار ریخته بود تصویر این پیکره جادو و تصویر خود را که هر دو در آب آرام و کبود چشمه انعکاس یافته بود نگاه کردم و آنها را همانند دیدم. با وحشت و تعجب دریافتم که آنچه از سنگ خارا ساخته بودم پیکره شیرین نبود، مجسمه‌ای از خودم بود. پس من در وجود او وجود خود را دیده‌بودم و این نشان می‌داد که من سالها به خود دروغ گفته بودم و آنچه را در وجود معشوق پرستیده بودم، چیزی جز خودم نبود.

کشف این دروغ بود که مرا بکلی از خود بیزار کرد. پس آنچه من آن را عشق خوانده بودم دعوی دروغی بیش نبود. خودی بین من و معشوق فاصله شده بود و در یک لحظه دریافتم تا این تصویر خودی را نشکنم نمی‌توانم به آنچه این تصویر بین من و او حجاب شده‌است، دسترسی پیدا کنم. می‌دانستم که عشق جز در ماورای خودی نیست و می‌دیدم تا من تصویر خودی را نشکنم نمی‌توانم به آنچه در ورای خودی مرا به خود می‌خواند، راه پیدا کنم. بی‌درنگ تیشه را بالا بردم و آنچه را با محنت و تلاش طولانی خویش صورت هستی بخشیده بودم، به نابودی محض کشاندم. این خودشکنی برابرم لازم بود تا در آن سوی دنیای خود بتوانم به عشق شیرین راه پیدا کنم. در همان لحظه بود که فکر کردم خودی را تنها با نابود کردن تصویرش نمی‌توان نابود کنم. باید اصل تصویر را هم نابود سازم تا آنچه را بین من و عشق واقعی حجاب است، و در حقیقت چیزی جز خودی من نیست، از میان بردارم.»

(دفترایام، ص ۹۹ - ۹۸)

### کتابنامه:

- آشکده آذر، لطفعلی بیگ شاملو، بخش دوم، تصحیح و تحشیه و تعلیق حسن سادات ناصری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۸.
- احوال و آثار ملک الشعراء غزالی مشهدی، احمد گلچین معانی، مجله دانشکده ادبیات مشهد، س ۴، ۱۳۴۷.
- الانسان الكامل (مجموعه رسائل مشهور به کتاب...)، عزیزالدین نسفی، بتصحیح و مقدمه ماریژان موله، ج ۲، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
- تذکره پیمانه، احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹.
- تعلیقات حدیقه الحقیقه، مدرس رضوی، تهران، علی اکبر علمی، ۱۳۴۴.
- حدیقه الحقیقه، ابوالمجد مجدودین آدم سنائی غزنوی، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- دفتر ایام، عبدالحسین زرین کوب، تهران، انتشارات معین و علمی، ج ۲، ۱۳۶۷.
- دیوان وحشی بافقی، ویراسته حسین نخعی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۹.
- ریحانه الادب فی تراجم المعرفین بالکنیه و اللقب، محمدعلی مدرس، ج ۲، تبریز، چاپخانه شفق، ج ۴.
- طبقات اکبری، خواجه نظام الدین احمد، ترجمه و ترتیب محمد ایوب قادری، لاهور، اردو سائنس بورد، ج ۲، ۱۹۹۰.
- کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۲، ۱۳۶۹.
- کشف الاسرار و عده الابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ج ۴، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۲، تاریخ مقدمه ۱۳۵۴.
- مثنوی حکیم سنائی بانضمام شرح سیرالعباد الی المعاد، سنایی غزنوی، با تصحیح و مقدمه سیدمحمد تقی مدرس رضوی، ج ۲، تهران انتشارات بابک، ۱۳۶۰.
- مجمع الخواص، صادقی کتابدار، ترجمه عبدالرسول خیامپور، چاپخانه اختر شمال، ۱۳۲۷.
- مجمع الفصحا، هدایت طبرستانی، مقابله و تصحیح میرزا محمدصادق، ج ۲، چاپ سنگی، چاپخانه آقا میرمحمدباقر، ۱۲۹۵.

- مجنون و لیلی، امیرخسرو دهلوی، متن علمی و انتقادی و مقدمه: طاهر احمد داوغلی محرم اوف، مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۶۴.
- مخزن الاسرار، حکیم نظامی گنجوی، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، ج ۲ (همراه فرهنگ لغات، گنجینه گنجوی و لیلی و مجنون)، تهران، علی اکبر علمی، ۱۳۶۳.
- مخزن الغرائب، احمد علی خان هاشمی سندیلوی، به اهتمام محمد باقر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ج ۳، ۱۳۷۱.
- منطق الطیر «مقامات الطیور»، فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام و تصحیح سید صادق گوهرین، ج ۶، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- نتایج الافکار، محمد قدرت الله گوپاموی، بمبئی، اردشیر بنشاهی، ۱۳۳۶.
- هدیه العارفین، اسماعیل باشا البغدادی، ج ۲، استانبول، وكالة المعارف، ۱۹۵۵.
- هفت آسمان، مولوی آغا احمد علی احمد، کلکته، ۱۸۷۳ (افست کتابفروشی اسدی، ۱۹۵۶).